

مشخصات کتاب

نام کتاب: مگس و ملکه زنبور ها
نویسنده: پیر محمد کاروان
مترجم: نصیر احمد احمدی
کتگوری سنی: چهارم
نقاش: مصطفی حیدری
ادیتور هنری: مریم مروج زاده
طراحی، دیزاین و چاپ: شرکت کاپل گروپ
ناشر: موسسه بین المللی حمایه اطفال در افغانستان

کمیته ارزیابی و ویرایش:
بهرالله ویاړ مشاور ملی تعلیم و تربیه موسسه بین المللی حمایه اطفال
حلیمه هزاره دیبا شاعر و نویسنده ادبیات کودک
سرمؤلف سید میر نقیب الله سیدزاده عضو علمی ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی وزارت معارف
علم گل سحر نویسنده و شاعر
محمد فاضل شریفی پژوهشگر ادبیات کودک و عضو اکادمی علوم افغانستان
مینا زمانی مدیر مسئول مجله تربیت وزارت معارف ویژه کودکان و نوجوانان
مینا ابراهیم خیل مسئول مرکز مطبوعات وزارت اطلاعات و فرهنگ
نعیمه غنی نویسنده ادبیات کودک

تعداد چاپ: ۴۲۱۱ جلد
سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ شمسی - ۲۰۱۶ میلادی



مگس و ملکه زنبور ها

کودکان عزیز!

کتاب خوانی یک سرگرمی و یک عادت بسیار خوب است که باعث پیشرفت متداوم در انسان ها میشود. بر علاوه، کتاب خواندن یک بخش بسیار مهم زندگی انسان ها را تشکیل میدهد و خواندن کتاب ها ما را در مورد جایها، واقعیت ها، انسانهای مختلف و زندگی و فرهنگ آنها بدون اینکه آنها را دیده باشیم می آموزاند. کتاب خواندن دنیای ما را وسعت میدهد و امکانات و فرصت های بی پایانی را در مقابل ما قرار میدهد.

برای اینکه شما بتوانید به کتاب های بیشتر دسترسی داشته باشید، موسسه حمایه اطفال هشتاد عنوان کتاب داستان و شعر را برای شما تهیه کرده است. من امیدوار هستم این کتاب ها برای شما جالب و خواندنی باشند و به شما بیاموزانند تا همدیگر و اطرافیان تان را دوست بدارید.

من میخواهم یاد آوری کنم که تهیه این کتاب ها، بدون همکاری های فراوان و مشارکت تعداد زیادی از نویسندگان و شعرای افغان از سر تا سر دنیا ممکن نبود. شعرا و نویسندگان افغان زحمات زیادی را متحمل شده اند تا بتوانند این هشتاد عنوان کتاب را برای شما آماده بسازند. ما امیدوار هستیم شما این کتاب ها را در خانه ها، مکاتب و جوامع تان در اختیار خود داشته باشید و از خواندن این کتاب ها لذت ببرید.

از کتاب های تان محافظت کنید و آنها را با دوستان، خواهران و برادران خود شریک سازید.

برای تان لحظات خوش و پر از مطالعه آرزو میکنم.

انا ماریا لوکسین

رئیس موسسه بین المللی حمایه اطفال در افغانستان

روی شاخهٔ یک درخت پیر و سالخورده یک کندوی زنبور های عسل بود که هزاران زنبور عسل با یکدیگر به خوشی زنده گی می کردند. آنها همه با هم دوست بودند. هر کدام شان یک وظیفهٔ خاص داشتند. بعضی از آنها شیرهٔ گل جمع آوری می کردند و بعضی هم مسئول تهیهٔ آب بودند.

ملکه آنها یک زنبور نسبتاً قوی و کلان بود.
ملکه بسیار زیبا و مثل پشم نرم بود. زنبورها ملکه شان را بسیار دوست داشتند. آنها از صبح تا دیگر کار می کردند. کندوی آنها آن قدر پر از عسل بود که عسل از تنه درخت سرازیر شده بود.



یک روز یک مگس کلان آمد و روی تنهٔ درخت نشست. کمی از عسل چشید. عسل بسیار خوشمزه و شیرین بود. از آن روز به بعد مگس کلان هر روز صبح پیش درخت می آمد و از عسل می خورد.



چند روز گذشت، مگس که دیگر کمی چاق شده بود، هر روز نظم و کار زنبورها را می دید. پیش خود گفت: ای کاش من هم در کندوی زنبورها زنده گی می کردم و هر قدر که می خواستم عسل می خوردم.

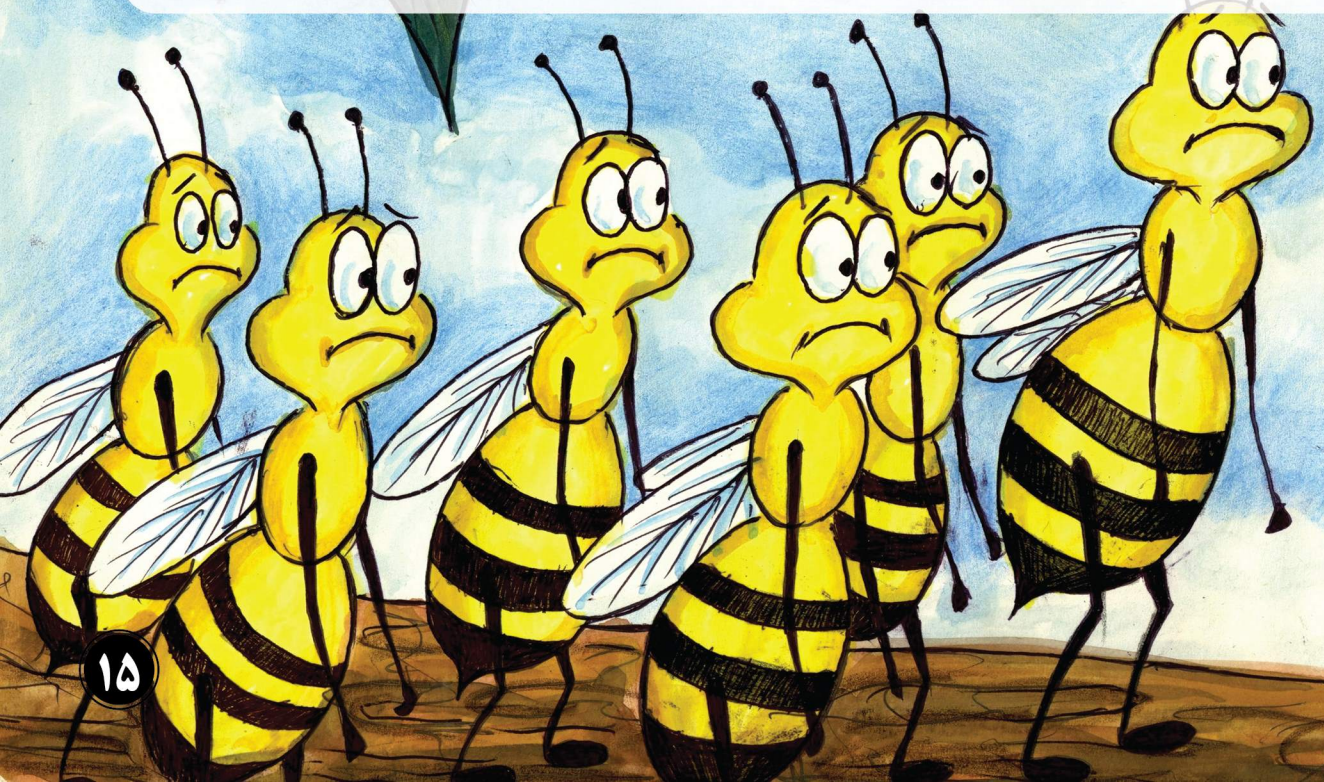
یک روز مقداری عسل از روی تنه درخت گرفت و با خود پیش مرغ زنبور خوار که در آن سوی دیگر جنگل زنده گی می کرد، برد. مرغ زنبور خوار از مگس درباره این که چرا پیش او آمده است پرسید. مگس عسلی را که با خود آورده بود به مرغ زنبور خوار داد. مرغ زنبور خوار عسل را خورد و از او پرسید: چرا این خوراک خوشمزه را برای من آورده یی؟

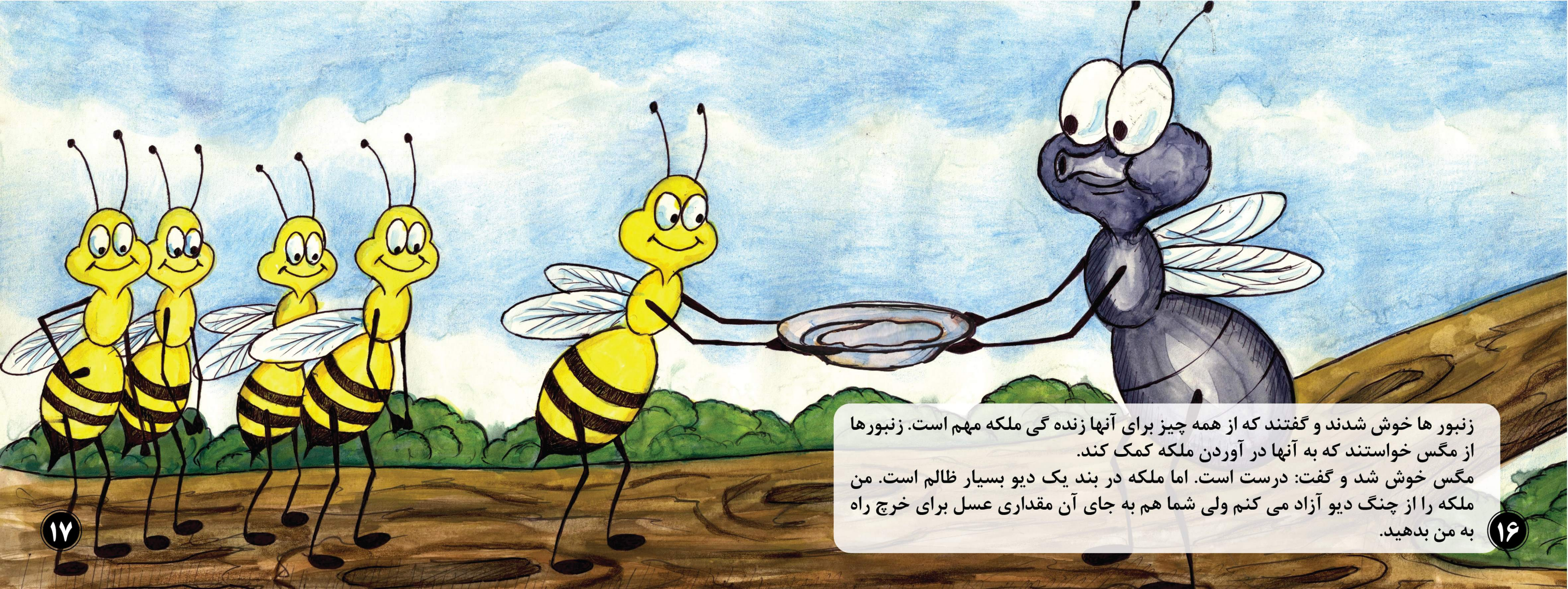




مگس گفت: آیا می خواهی که همیشه از این خوراک لذت بخوری؟
مرغ زنبور خوار خندید و گفت: چرا نه! اما این خوراک شیرین در کجا پیدا می شود؟
مگس گفت: همراه من بیا!
مگس و مرغ زنبور خوار هر دو پریدند تا نزدیکی های شام به لانه زنبورها رسیدند.

با طلوع آفتاب همه جا روشن شد. همه چیز خوب معلوم می شد ولی زنبورهای عسل گریه می کردند. آنها تا مگس را دیدند به او گفتند که شب گذشته ملکه شان گم شده است. مگس هم گریه های دروغی سر داد و با زنبورها همدردی کرد. بعداً با گلوی پر بغض گفت؛ ملکه زنبورها را دیده است، ولی از چهره و خوی ملکه فهمیده که او بسیار جگرخون و نگران است.





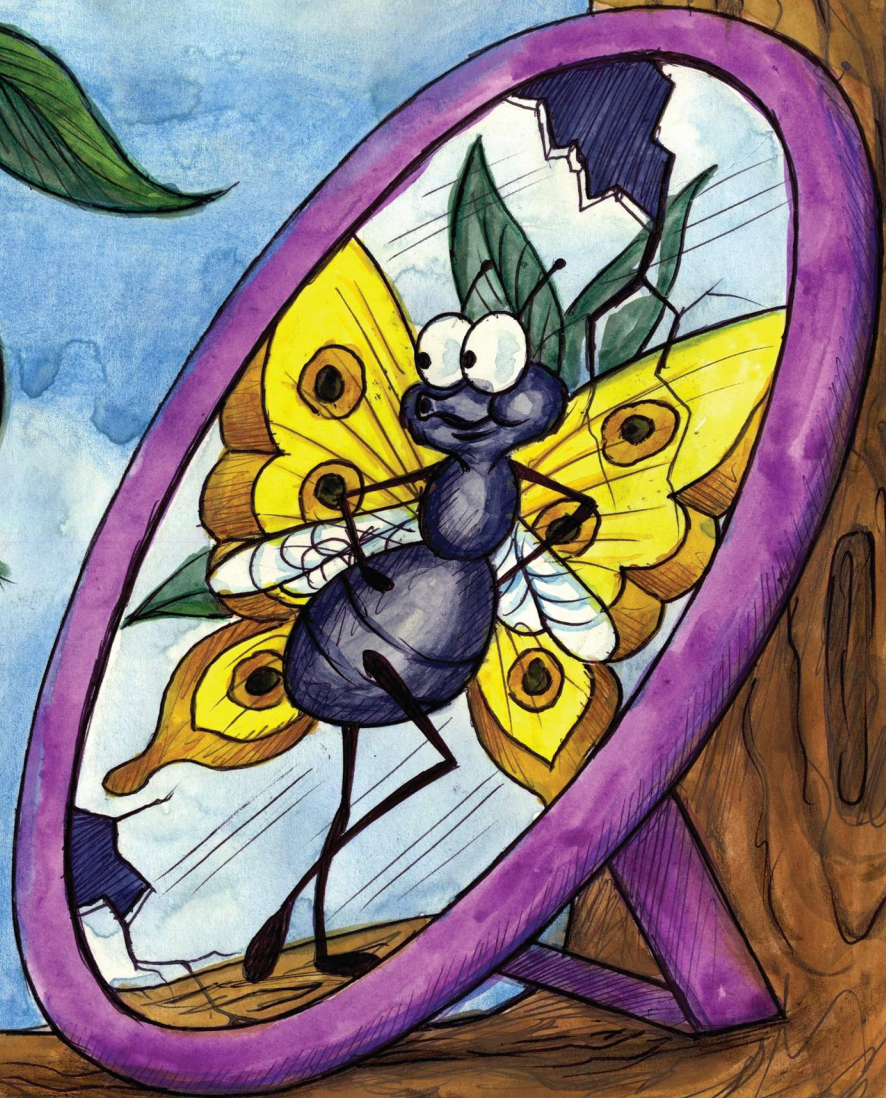
زنبورها خوش شدند و گفتند که از همه چیز برای آنها زنده گی ملکه مهم است. زنبورها از مگس خواستند که به آنها در آوردن ملکه کمک کند. مگس خوش شد و گفت: درست است. اما ملکه در بند یک دیو بسیار ظالم است. من ملکه را از چنگ دیو آزاد می کنم ولی شما هم به جای آن مقداری عسل برای خرچ راه به من بدهید.

زنبورها با خوشی قبول کردند و به مگس یک قاب پر از عسل دادند.
مگس گفت: هر طور که شود، ملکه را زنده و سلامت پیش شما می آورم.



زنبورها خوش شدند. مگس هم پرید و رفت. در راه مقداری از عسل را خورد و باقی آن را به یک پروانه که بال های طلایی رنگ داشت داد و گفت: پروانه زیبا! این عسل را برای تو آورده ام! پروانه بال طلایی مقداری از عسل را خورد و به خوشحالی گفت: وای، این بسیار مزه دار است!

مگس گفت: اگر بخش هایی از بال های طلایی خود را
کنده و روی بال های من بگذاری، حاضرم که از این
خوراک شیرین باز هم برایت بیاورم.
پروانه قبول کرد؛ مقداری از بال های طلایی خود را کند و
آن را بالای بال های مگس چسپاند. مگس خود را در آینه
دید و بسیار خوش شد و گفت:
_خوب! حالا از ملکه زنبورها هم زیباتر شدم.





مگس با خوشی زیاد پر زد و به طرف کندوی زنبورهای عسل رفت، گریه کرد و گفت: دوستان خوبم! من ملکه شما هستم، مرا یک دیو وحشی گریختانده بود، حالا سر و وضع من تغییر کرده، از شدت ناراحتی عادت های گذشته ام را فراموش کرده ام. زنبورهای عسل باور کرده و به نشانه سلامی بال های خود را شور دادند.

از آن به بعد، مگس در لباس ملکه بالای برگ های نرم گل ها می خوابید و هر وقت
عسل شیرین می خورد. مگس کوشش می کرد که مانند ملکه رفتار کند، اما باز هم
در صحبت هایش بنگس مگس شنیده می شد.




چند روز گذشت، آهسته آهسته بال های طلایی پروانه از روی بال های مگس کنده شده وبه شکل اولی در آمد. زنبور ها فهمیدند که او ملکه شان نه بلکه مگس کلان است. برای همین همه یک جا شده و گرداگرد مگس جمع شدند. زنبور ها حدس زدند که علت گم شدن ملکه، همین مگس کلان است.



زنبورهای عصبانی از مگس خواستند که جای ملکه را به آنها نشان دهد. مگس هم که بسیار ترسیده بود لانهٔ مرغ زنبور خوار را به آنها نشان داد.





شب هنگام هزاران زنبور عصبانی لانهٔ مرغ زنبور خوار را محاصره کردند. از او خواستند که ملکه را آزاد کند، در غیر آن، جزای سختی خواهد دید.
مرغ زنبور خوار ترسید و ملکه را آزاد کرد.

زنبورهای عسل که بسیار خوش شده بودند، همه گرداگرد ملکه جمع شدند و او را در آغوش گرفتند. ملکه هم که بسیار خوش بود با ساز و سرود زنبورها به طرف کندو حرکت کرد.





روز بعد ملکه بالای برگ های نرم گل ها دراز کشیده بود و از خوردن عسل لذت می برد، اما مگس که از کار خود خجالت زده و پشیمان بود، در بین کثافات می گشت.

یاد آوری

این کتاب یکی از ۸۰ عنوان کتاب است که از طریق پروژه "بیا بید برای اطفال افغان بنویسیم" تهیه و به چاپ رسیده است. پروژه "بیا بید برای اطفال افغان بنویسیم" به هدف ترویج فرهنگ مطالعه بین اطفال افغان و همچنان بلند بردن مهارت های خواندن آنان از طریق مطالعه داستان ها و شعر های جالب کودکانه به راه انداخته شده است. کتاب های تهیه شده توسط این پروژه در چهار کتگوری سنی بطور ذیل تقسیم گردیده اند:

کتگوری اول: کودکان ۴ الی ۶ سال (دوره تعلیمات قبل از مکتب)

کتگوری دوم: کودکان ۷ و ۸ سال (شاگردان صنف اول و دوم)

کتگوری سوم: کودکان ۹ و ۱۰ سال (شاگردان صنف سوم و چهارم)

کتگوری چهارم: کودکان ۱۱ و ۱۲ سال (شاگردان صنف پنجم و ششم)

شایان ذکر است که از جمله ۸۰ عنوان کتاب قصه و شعر، به تعداد ۵۰ عنوان آن توسط نویسندگان افغان در داخل و بیرون کشور، ۲۰ عنوان توسط معلمین و ۱۰ عنوان هم توسط شاگردان نوشته شده اند. آثار معلمین و شاگردان مکاتب کشور به اساس یک رقابت که از سوی مؤسسه بین المللی حمایه اطفال به راه انداخته شده بود، گرد آوردی و از میان آنها ۳۰ اثر برتر، توسط کمیته ارزیابی و ویرایش که در آن نماینده گان با صلاحیت وزارت های محترم معارف، اطلاعات و فرهنگ، پژوهشگران، نویسندگان افغان و کارشناسان مؤسسه بین المللی حمایه اطفال حضور داشتند برای چاپ برگزیده شده اند.



www.afghanistan.savethechildren.net
www.facebook.com/savethechildreninafghanistan
www.YouTube/savethechildreninafghanistan